

تحلیل نشانه- معناسناختی کارکردهای گفتمانی مقاومت و

مماشات در اعترافات تاج السلطنه

منوچهر جوکار*^۱، قدرت قاسمی پور^۲، عماد بدیلی^۳

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران

۳. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران، اهواز، ایران

چکیده

رویکرد نشانه - معناسناسی گفتمانی با دخیل شمردن سوژه تنمدار در خلق معنا و تأکید بر ابعاد عاطفی، حسی - ادراکی و زیبایی‌شناختی گفتمان، محل مناسبی برای تحلیل و تأویل متون اعترافی به شمار می‌آید. مطابق آموزه‌های این نگره، کنشگران می‌توانند با ایجاد چالش‌هایی درون‌گفتمانی و خلق جریان‌هایی همسو یا ناهمسو به مقاومت یا مماشات با «غیر» برخیزند و به این ترتیب برای احراز یا بازسازی هویت خویش تلاش کنند. در *خاطرات تاج‌السلطنه* به مثابه نوشتاری اعترافی نیز، سوژه در راستای هویت طلبی و تقابلی مدام برای رهایی از بحران معنا به مرکز ثقلی گفتمانی تبدیل می‌شود تا بتواند نقش خود را در تعامل و تقابل با غیر ایفا کند. هدف از پژوهش حاضر پاسخ به این پرسش است که موضع‌گیری سوژه گفته‌پرداز، چگونه مقاومت یا مماشات او را در مواجهه با قلمروهای رقیب رقم زده و این ویژگی‌ها با اتکا به کدامیک از مؤلفه‌های نشانه - معناسناختی ممکن گردیده است. یافته‌های پژوهش، حاکی از آن است که سوژه از مجراهای مقاومت از طریق نمادین‌سازی، قافیه‌اندیشی، روابط فشارهای و گستره‌ای و رجوع به وجه پدیدارشناختی حضور، در برابر بحران هویت و معنا به مقابله برخاسته و سرانجام با منقاد شدن در برابر دیگری (بزرگ) راه مماشات پیش گرفته است. در این میان، مقوله مکان با گره خوردن به هویت سوژه، کارکردی گفتمانی پیدا کرده و ضمن نمایندگی کردن وضعیت‌های گوناگون سوژه، به شاخص شدت و ضعف مقاومت و مماشات در این گفتمان بدل شده است.

واژگان کلیدی: نشانه - معناسناسی، مقاومت، مماشات، نوشتار اعترافی، خاطرات تاج‌السلطنه

۱. مقدمه

هر گفتمان در فرایندی ارتباطی شکل می‌گیرد و به محض شکل‌گیری، کنشگران آن ناچارند با بروز برخی گونه‌های نشانه‌ای درصدد تعامل یا تقابل با دیگری برآیند. انرژی حاصل از این فرآیندها که طی کنش‌های گفتمانی مبادله می‌شود منبعی است برای تغذیه گفتمان تا قلمروهای مقاومت^۱ و مماشات^۲ مجالی برای ظهور پیدا کنند. بنا به ماهیت گفتمان اعترافی و موضع‌گیری-های عاطفه‌محور سوژه در خاطرات تاج‌السلطنه، عموماً این بعد عاطفی گفتمان است که با تأمین انرژی گفته‌پرداز^۳ برای اتخاذ موضع و حدگذاری در برابر رقبای گفتمانی، ضمن غلبه بر ابعاد کنشی و شناختی گفتمان، سطوح مختلفی را از نحو روایی گرفته تا روابط فشارهای و گستره-ای^۴، طرحواره‌های تنشی و ارزش‌های گفتمانی تحت تأثیر قرار می‌دهد. غیریت‌پردازی در خاطرات تاج‌السلطنه، بنا به زاویه دید و موضعی که گفته‌پرداز اتخاذ می‌کند در اشکال مختلفی نمایان می‌شود. از سویی، هویت‌طلبی و تلاش برای رهایی از بحران معنا سوژه را به مرکز ثقلی گفتمانی تبدیل می‌کند تا بتواند نقش خود را در تقابل و تعامل با دیگری به مثابه غیر ایفا کند. این دیگری در گفتمان تاج‌السلطنه، گاه شوهر است، گاه پدر است، گاه دلداه و فرزندی و گاه سنتی است ستبر، که باید با آن درآویزد یا با آن از در مسالمت درآید. در این تحقیق کوشیده-ایم به این پرسش پاسخ دهیم که موضع‌گیری و قصدیت گفته‌پردازِ خاطرات تاج‌السلطنه در راستای هویت‌طلبی، چگونه مقاومت یا مماشات او با قلمروهای رقیب را رقم زده و ویژگی مقاومتی و مماشاتی این گفتمان با تکیه بر کدام مؤلفه‌های نشانه - معناشناختی، عملی شده است. فرض ما بر این است که سوژه با راهبردهای مقاومت از مجرای روابط فشارهای و گستره‌ای(مقاومت شوشی)، نمادین‌سازی^۵، قافیه‌اندیشی^۶ و نیز رجوع به وجه پدیدارشناختی حضور^۷، به مقاومت در برابر گفتمان غالب و ایجابی دست زده و سرانجام با مماشاتی مرام-مدار^۸ راه پذیرش و تسلیم در پیش گرفته است.

۲. پیشینه موضوع پژوهش

از جمله آثاری که مبتنی بر آموزه‌های نشانه - معناشناخته گرمس^۹ و پساگرمسی‌هایی نظیر ژاک فونتنی^{۱۰}، کلود زیلبربرگ^{۱۱} و اریک لاندوفسکی^{۱۲}، متون فارسی را مورد نقد و بازخوانی

قرار داده‌اند یا به تقریر و تبیین چنین رویکردی معطوف بوده‌اند باید به ترجمه کتاب نقصان معنا از آثار گرمس و تألیف و انتشار کتاب‌های مبانی معناشناسی نوین (۱۳۸۱)، تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناختی گفتمان (۱۳۸۵)، راهی به نشانه - معناشناسی سیال (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸) و نشانه - معناشناسی ادبیات (۱۳۹۵) از حمیدرضا شعیری و تألیف و انتشار کتاب معنا به مثابه تجربه زیسته (۱۳۹۴) از مرتضی بابک معین اشاره کرد که در آن به معرفی و شرح نظریات اریک لاندوفسکی در باب معنا پرداخته است؛ همچنین فعالیت‌های مستمر دیگر اعضای حلقه نشانه‌شناسی تهران، هر یک سهم غیرقابل انکاری در تبیین و ترویج نگره نشانه‌شناسی موسوم به مکتب پاریس، در ایران داشته‌اند. از شعیری، مقاله‌ای نیز با عنوان «مقاومت، ممارست و مامشات گفتمانی؛ قلمروهای گفتمان و کارکردهای نشانه - معناشناختی آن» (۱۳۹۴) به چاپ رسیده است که در آن، ضمن تبیین قلمروهای گوناگون گفتمانی، به صورت‌بندی عناصر و مؤلفه‌های آن پرداخته است. ابراهیم کنعانی هم در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی نظام مقاومتی گفتمان در اهل غرق منیرو روانی‌پور» (دوماهنامه جستارهای زبانی: انتشار آنلاین از تاریخ ۱۶ تیر ۹۶) با تحلیل نشانه - معناشناختی کارکردها و ویژگی‌های مقاومت گفتمانی در رمان اهل غرق، گونه‌های مقاومتی اسطوره‌ای، استعلایی، پدیدارشناختی، شوشی و هویتی را برای این رمان برشمرده است. مقاله‌ای نیز به قلم اکرم آیتی در دوماهنامه جستارهای زبانی (دوره ۶- پیاپی ۲۲-، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۴) با عنوان «تقابل «من» و «دیگران» در شعر» منظومه به شهریار» نیما یوشیج»، به بررسی فرایندهای گفتمانی در ابعاد عاطفی، حسی-ادراکی و زیبایی-شناختی در شعر نیما پرداخته و فرایند تولید معنا را در این شعر بررسی کرده است. در خصوص خاطرات تاج‌السلطنه نیز گفتنی است، به‌رغم اینکه از زمان انتشار دیرگامش تا کنون، به تفاریق یا ضمن طرح‌های گسترده‌تر پژوهشی- و عموماً با دغدغه‌های تاریخ‌ورزانه - مطمح نظر پژوهندگان عرصه‌های گوناگون بوده، کم‌تر از منظر رویکردهای نقد ادبی مورد تحلیل و بررسی واقع شده است. با این‌همه لازم است به دو مقاله «بررسی شالوده‌شکانه نوشتار زنانه: مقایسه سبک تاج‌السلطنه و عزیزالسلطان» (رضوی و صالح‌نیا، ۱۳۹۳) و «سبک زنانه در خاطرات تاج‌السلطنه» (همان، ۱۳۹۴) اشاره کنیم که البته هیچ‌یک به موضوع اعتراف بر پایه رویکرد نشانه - معناشناسی نپرداخته‌اند. در پژوهش حاضر، کوشش کرده‌ایم، مؤلفه مقاومتی دیگری را - افزون بر موارد احصاشده پیشین - تحت عنوان «قافیه‌اندیشی» سوژه، معرفی کنیم

و ظرفیت عنصر مکان را نیز در رصد و شناسایی هویت فردی کنشگر در خاطرات تاج‌السلطنه بازنماییم.

۳. چارچوب نظری و روش تحقیق

نشانه - معناشناسی گفتمانی با ارائه تعریفی جدید از نشانه، آن را در نظامی فرایندی قرار داده و از خلال نشان دادن پیوندهای پویایی که هر نشانه با دیگر نشانه‌ها برقرار می‌سازد، به تبیین شیوه‌های تولید و توزیع معنا در نظام‌های گفتمانی می‌پردازد. برابر آموزه‌های این نگره، گفتمان، عملی است نتیجه بهره‌مندی از نوعی حضور، و گفته‌پردازی ساحتی است که در آن به واسطه زبان چیزی را برای خود حاضر می‌سازیم (Fontanille:1998:81).

بدیل هوشمندانه‌ای که لویی یلمسلف^{۱۳}، زبانشناس دانمارکی، برای نظام دلالتی سوسور تحت عنوان صورت‌های بیان و محتوا پیشنهاد می‌کرد و فرآیندی بودن معنا را به جای نظام تقابلی و فروبسته آن پیش می‌کشید راه را برای زبانشناسانی همچون گرمس و کورتز^{۱۴}، هموار کرد تا با اتکا به دستاوردهای او و امیل بنونیست - که مانند لویی یلمسلف معتقد بود دلالت و معنا جز در فرایند اتفاق نمی‌افتند - مکتب پاریس را پایه‌گذاری کنند. چنانکه فونتنی می‌گوید: نشانه شناسی نوین، فقط به در نظر گرفتن سطح‌های بیان و محتوای یلمسلفی به جای دال و مدلول سوسوری اکتفا نکرد بلکه مفهوم «تن»^{۱۵} را به منزله جایگاه «سمیوزیس»^{۱۶} پیشنهاد داد تا مرکز ثقلی تعیین‌کننده برای تبادل میان صورت بیان و محتوا باشد (بابک معین، ۱۳۹۲: ۲۷). این نگاه پدیدارشناختی، متضمن این نکته بود که تن به مثابه جایگاه یا عامل فرایند نشانه‌ای؛ یعنی واسطه پیوند میان سطوح بیان و محتوا، اهمیت خود را بازیابد. سرانجام دریافت حسی و برجسته‌شدن بعد حسی-ادراکی در این مطالعات بود که موجبات گذر از دریافت ارجاعی و قراردادی از گفتمان را به دریافتی معناشناسانه و غیرارجاعی فراهم آورد یا به تعبیر فونتنی، به واسطه ویژگی‌های خاص خود، دسترسی به صورت‌ها و ارزش‌هایی را ممکن کرد که حسی - ادراکی بودند (Fontanille:1999:227). گرمس، به مدد چنین دستاوردهایی توانست پیوندی میان علم نشانه‌شناسی و علم معناشناسی برقرار کند. او تمایز بین دلالت‌شناسی و معناشناسی را ناموجه قلمداد کرد و ترکیب آن دو را «سمیوتیک»^{۱۷}

نامید (پاکتچی، ۱۳۸۷: ۱۰۹-۱۱۰).

رویکرد نشانه - معناشناسی، جدای از اینکه زنجیره نشانه‌ها را در خدمت فرآیند تولید، تغییر و توسعه معنا می‌داند، در سوئیة معناشناختی نیز به جای تکیه بر تغییر و تبدیل معنای اولیه به معنای ثانویه که آموزه‌ای است ساختارگرایانه، بر جریان‌های چالشی، فرآیندی، موقعیتی و بافت‌مداری تأکید می‌نهد که از خلال آن‌ها معناها نامنتظر، متحول و باز و بدیع زاده می‌شوند (شعیری، ۱۳۹۴: ۱۱۳). مطابق آموزه‌های این نگره، معنا لزوماً نتیجه کنش یا تغییر وضعیت عامل کنشی نیست بلکه گاه صرف تعامل حسی- ادراکی سوژه و ابژه می‌تواند باعث تولید معنا گردد.

لاندوفسکی در راستای تکمیل نظام روایی که بر رابطه‌ای یکسویه میان سوژه و ابژه متکی بود، بر نظامی مبتنی بر ارتباط ادراکی - حسی و هم‌حضور سوژه و ابژه تأکید می‌کند که در آن به خلاف تعیین‌یافتگی مکانیکی معنا و پیش‌فرض گرفتن آن در نظام روایی و کلاسیک پیشین، ابژه‌ها به ارزش‌هایی که به سادگی قابلیت جانشین‌شدن دارند تقلیل نمی‌یابند بلکه به عکس، به دلیل ویژگی‌های حسی که در مواجهه با سوژه، در آنها کشف و برانگیخته می‌شود با سوژه در ترازوی برابر قرار می‌گیرند (بابک معین، ۱۳۹۴: ۷۹). به یمن چنین دستاوردهایی است که اکنون، سودای «کشف معنا»‌های پنهان در پس متن، جای خود را به فهم فرایندهای «خلق معنا» داده و شرکای گفتمانی از گفته‌پرداز گرفته تا گفته‌خوان، با حضوری ناب و بی‌پیرایه در ضیافت معنا، همسفره و همسفر شده‌اند.

در نوشتار اعترافی به مثابه کلی معنادار، گفته‌پرداز با انحلال زمان و مکان موجود: « من، اکنون، اینجا» به «او، غیراکنون، غیراینجا» رجعت می‌کند و در پی این گسست^{۱۸} و پیوست-^{۱۹}ها، به پهنه‌های گفتمانی خاصی پا می‌نهد و با تمسک به تمهیدات زبانی و غیرزبانی ویژه‌ای، زمانی از دست‌رفته را بازسازی و به عبارت بهتر، حاضر می‌سازد. اگر نوشتار اعترافی را روایت اتصالی‌ها و انفصال‌های پیاپی گفتمانی و آمدوشدی مدام، میان گذشته و اکنون به شمار آوریم، چنین نوشتاری، صرفاً واقعیتی مومیایی‌شده را بازنمایی نمی‌کند بلکه به ناگزیر، امور واقع را از خلال شبکه عظیم توانش‌های زبانی و دلالت‌های توبرتوی فرهنگی در مسیر تولید معناهایی پویا و متکثر قرار می‌دهد؛ معنی در خلال این فرآیندها که از مجرای حسی- ادراکی دریافت یا تولید می‌شوند به معناهایی گفتمانی بدل می‌گردند. چنین کل منسجم و

معناداری را می‌توان هم از منظر زایشی؛ یعنی بررسی فرایند تولید و هم از منظر تأویلی، مورد مطالعه قرارداد. این دو منظر، خود نمودهایی از تولید نشانه‌ای و تفسیر نشانه‌ای هستند که در بررسی فرآیند تولید (گفته‌پردازی) و فراورده تولید (گفته) منظور می‌شوند (پاکتچی، شعیری و رهنما، ۱۳۹۴: ۴۲). بررسی و تحلیل ویژگی‌های مقاومتی، ممارستی و مماشاتی گفتمان از نگره نشانه - معناشناختی جهت تبیین این نکته است که گفته‌پردازی فضایی چالشی است و در آن استحاله و استعلائی معنا، وابسته به تغییر شرایط ایجابی به سلبی یا پویاست تا از انجماد و رسوب معنا جلوگیری شود (شعیری، ۱۳۹۴: ۱۱۱). به عبارت دیگر، کنشگران گفتمانی این امکان را دارند تا با تغذیه از انرژی گفتمان، فضایی چالشی ایجاد کنند و ضمن ستیز و سازش با قلمروهای همسایه و رقیب، خلق معناها و ارزش‌هایی نو را موجب گردند.

در پژوهش حاضر کوشیده‌ایم راهبردها و الگوهای مقاومت و مماشات را در *خاطرات تاج-السلطنه*، با رویکردی نشانه-معناشناختی، و مبتنی بر قرائن متنی، احصا کرده و نشان بدهیم چگونه بعد عاطفی، با غلبه بر دیگرابعاد، آنها را تحت کنترل و مدیریت خود درمی‌آورد و سازه‌های تنشی و افعال مدال، چگونه موجب سیالیت و پویایی گفتمان می‌شوند. علاوه بر راهبردهای مقاومت از طریق روابط گسترده‌ای و فشارهای و نمادین‌سازی و مقاومت پدیدار شناختی، از راهبرد قافیه‌اندیشی سوژه نیز سخن به میان آورده‌ایم. در ادامه نیز، ضمن نشان دادن تطابق مراتب هویتی سوژه با فضاهای گفتمانی متناظر، ظرفیت مکان را برای بازنمایی عینی این مراتب، آزموده‌ایم.

۴. متن‌شناسی ماده پژوهش

از نمونه‌های منحصر به فرد زندگی‌نامه‌های خودنوشت در زبان فارسی که مشابهت‌های بسیاری از حیث ساختار و محتوا با نمونه‌های غربی دارد می‌توان به *خاطرات تاج‌السلطنه* اشاره کرد. در این اثر، تاج‌السلطنه (۱۳۰۱-۱۳۵۴ ه. ق)، دختر ناصرالدین‌شاه و توران‌السلطنه قاجار، وقایع زندگی خود را از بدو تولد تا زمان متارکه با شوهر؛ یعنی حسن‌خان شجاع‌السلطنه، در قالب رمانی تاریخی شرح می‌دهد و به بی‌پروایی و جسارتی تمام از نهان و ناپیدای زندگی خصوصی خود و پیرامونیان پرده برمی‌دارد. در پس محتوای تاریخی این اثر و روایت‌های بلافصلی که از مناسبات شاه و درباریان و فساد فراگیر دستگاه سلطنت به دست می‌دهد،

انگاره زنی خودنمایی می‌کند که در بدعتی بدیع و کم‌سابقه از خصوصی‌ترین عواطف و شخصی‌ترین دغدغه‌ها و دلواپسی‌هایش سخن می‌گوید. تاج‌السلطنه زمانی به دنیا آمد که حکومت قاجار در اوج ثبات و اقتدار بود اما هنگامی که خاطراتش را می‌نوشت (۱۳۳۲ ه.ق)، زنی بود میانسال که وقایع بسیاری را به چشم دیده بود؛ از نخستین جنبش اعتراضی زنان ایرانی گرفته تا واقعه تنباکو، ترور ناصرالدین‌شاه، شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول و پیدایی نخستین طلعه‌های تجددطلبی در کشور. او در این کتاب چه آن‌جا که نظام سلطنتی خاندان خویش را می‌نکوهد، چه آن‌جا که از خود در مقام یک زن سخن می‌راند، بر هر آن‌چه که «نباید» می‌شورد (احمدی خراسانی، ۱۳۸۷: ۹۱). به زعم میلانی، این کتاب، آینه تمام‌نمای زنی است که میان دو تعلق خاطر، حلق‌آویز مانده و ستیز میان سنت‌هایی دیرپا و آرمان‌هایی نوین‌انداز، دستمایه روایتی شده است که رؤیا و کابوس را کنار هم نشانده و متن را به تلاقیح خواست-هایی ضد و نقیض بدل کرده است (میلانی، ۱۳۷۵: ۶۳۰). *خاطرات تاج‌السلطنه* هم از این رو متنی است بخت‌یار، چراکه به‌رغم تقلای نویسنده در ارائه نمایشی یگانه و مختار از خویش، راه را بر تأویل و تفسیرهای بسیار و گاه خلاف خواست مؤلف، بازگذارده و تکرار و انکارهای توأمانش، به خلق متنی سراسر سایه‌روشن منجر گردیده است. دستمایه پژوهش حاضر، فرازهایی است اعترافی از این کتاب که در آن تاج‌السلطنه به شرح زندگی ملالت‌بار خود در خانه شوهر، هوسبازی‌های او و سرانجام عشقی نامتعارف و ممنوع به یکی از بستگان پدری می‌پردازد.

۵. قلمروهای گفتمانی در خاطرات تاج‌السلطنه

در خاطرات تاج‌السلطنه، بنیادی‌ترین مسأله، مسأله هویت است و عموم کنشگری‌های سوژه را می‌توان ذیل هویت‌طلبی او و تقلای مدامش برای رهایی از بحران معنا فهم کرد. برای خلاصی از همین بحران است که سوژه به مرکز ثقلی بدل می‌شود تا جابه‌جا بتواند نقش خود را در تقابل و تعامل با دیگری به مثابه غیر ایفا کند. این ستیز و سازش‌ها را در گفتمان تاج‌السلطنه، می‌توان به دو کلان‌مقوله گفتمانی؛ یعنی مقاومت و مامشات تقسیم نمود و کارکردهای نشانه - معناشناختی آن‌ها را برشمرد. در این گفتمان، گونه‌های عاطفی با خصلت فرایندی خود عهده‌دار تعیین معناها و ارزش‌های جدید گفتمانی‌اند. به راحتی می‌توان دید که سوژه در موقعیت‌های گوناگون دستخوش طیف وسیعی است از عواطف؛ از عصبانیت و خشم گرفته تا نومیدی و

تردید، بدان پایه که کمتر به شناختی مؤکد و منطقی از خویش دست می‌یابد و عمدتاً در فضایی معلق و اندروا شناور می‌ماند. اگر بپذیریم که هر کنش گفتمانی میزانی از آزادسازی انرژی به همراه دارد می‌توان دید که در گفتمان اعترافی تاج‌السلطنه این بعد عاطفی در مقام برجسته‌ترین بعد است که تأمین‌کننده و منبع این انرژی است و در نهایت همین انرژی است که فضای مقاومت و مماشات را در سراسر متن، رقم زده است.

۵-۱. مقاومت و گونه‌های گفتمانی آن

تاج‌السلطنه که با پا گذاشتن به خانه شوهر، رفته‌رفته از جانب او نادیده انگاشته شده و دیگر نازش خریداری ندارد در پی تمدید حضور و تجدید هویتی از دست‌رفته و پامال‌شده به کنش-هایی مقاومتی دست می‌زند. او که به مثابه سوژه گفته‌پرداز دائم می‌خواهد خود را با توسل به «ممکن» ها معنادار کند از هر فرصتی سود می‌جوید تا برای تجدید گذشته تباه شده چاره‌ای بجوید. مقاومت او تا بدانجا می‌یابد که با توسل به عشقی ممنوع، وارد مرحله ممارست گفتمانی شده و بدین حربه، مقاومت در برابر شرایط تثبیت‌شده و ایجابی را در افراطی‌ترین شکل خود به نمایش می‌گذارد. اکنون وضعیت جدیدی - اگرچه با درجه بالایی از خطرپذیری - برای سوژه ایجاد شده که می‌تواند در پناه آن اندکی بیاساید و برای نبرد با وضعیت ایجابی پیشین، نفسی تازه کند؛ راهی برای برهم‌زدن موازنه قوا و بازتعریف آن در راستای احراز و ابقای هویت فردی و سنگین‌کردن کفه «خود-همانی» در برابر «غیریت».

۵-۱-۱. از نمادین سازی تا قافیه‌اندیشی

سوژه برای مقاومت در برابر قلمرو رقیب، از راهبردهای گوناگونی استفاده می‌کند؛ این تمهیدات از نمادین سازی و تشخیص بخشیدن به متعلقات معشوق و دل‌داده گرفته تا شگرد قافیه‌اندیشی او گسترده می‌شوند و عمق و غنا پیدا می‌کنند. در موقعیت دشوار و ستیزشی اولیه، که با کمترین گستره مکانی و امکان تحرک، دست و پنجه نرم می‌کند و به حبسی خودخواسته تن داده است، گونه ارزشی دیدار دل‌داده را خلق می‌کند که ماحصل و برآیند تعامل سطوح کمی و کیفی در این فضای تنشی‌اند. او که پیش‌تر با پشت پا زدن به همه داشته‌ها، از تلف کردن هیچ زر و زینتی ابا نمی‌کرد، حالا هر شیء کم‌بها که نشانی از معشوق داشته باشد برایش واجد

ارزشی نمادین می‌شود، جایگاه همدم و ندیمی عزیز را پیدا می‌کند و به نوعی سپر بلای او در برابر جور رقیب می‌گردد:

تنها هم به خیال این که او آمد و به من داد دستمال خودش را یا کاغذی یا عکس یا... مغرور بودم. اشیایی که ازو داشتم از خود جدا نمی‌کردم؛ و همیشه آنها را شیئی جاندار تصور کرده، مخاطب قرار می‌دادم (همان، ۸۵).

راهبردهای مقاومت در برابر قلمرو رقیب به همین‌جا ختم نمی‌شوند؛ در مراتب دیگری از گفتمان، با توسل به حضور سایه‌وار پدر که اکنون برایش وجهی نمادین و اسطوره‌گون پیدا کرده، نیز با تجمیعی نشانه‌ای و انباشت آن در این دال مرکزی، انرژی جدیدی به گفتمان تزریق کرده و آن را در راستای خواسته‌ها و منویات خود، سازماندهی و مدیریت می‌کند. گفته‌پرداز از زبان کنشگر همسو (دلداده) در تحمیل و تفهیم این نکته می‌کوشد که ارز و اعتبار کنونی خانواده شوهر کماکان بسته مناسبات آنان با تیره و تبار سلطنتی بوده و هنوز از آن کسب اعتبار می‌کند:

... حیف تو که در بدو جوانی و عمر، دچار خانواده‌ی نمک بحرام قدرندانی شده‌ای. این خانواده که از دولت پدر تو به این مقام بلند ارجمند و اریکه‌ی سعادت و نیکیختی نزول نموده‌اند، هیچ رعایت خاطر تو را نکرده، بلکه به تو تحقیر می‌نمایند (همان، ۱۳۶۱: ۸۲).

از دیگر شگردهای مقاومت سوژه - جدای بخشیدن وجهی اسطوره‌ای به پدر- نمادین کردن خانه پدری است. او جابه‌جا از سرایی شاهانه سخن می‌گوید که برخلاف خانه امروزین‌اش، همه نوع اسباب عیش و تنعم در آن فراهم بوده است، سپس با درتقابل نهادن این دو مکان و در نهایت ترجیح خانه پدری بر خانه شوهر- از رهگذر خلق تصویری نمادین - بهشتی از برخورداری را در برابر عرصه‌ای از عسرت‌ها ترسیم می‌کند. تمسک صرف، همزمانی و دفعی به نماد پدر و خانه پدری، تنها راهبرد گفته‌پرداز در این گفتمان نیست؛ برای زنده نگاه داشتن امیدها، به ممارست و ورزیدن این گونه مقاومتی در بازه زمانی فراختری نیاز است و باید در فرایندی درزمانی نیز اتفاق بیفتد. چنین تداومی را سوژه، از معبر قافیه‌اندیشی و حاضرکردن خاطره پدر ممکن می‌سازد.

لاندوفسکی در کتاب *احساسات بی‌نام* (۲۰۰۴) از شیوه‌ای خاص در بازتاب و انعکاس حضورها در یکدیگر و فراخواندن دیگری سخن می‌گوید که با تلقی ما از مفهوم قافیه‌اندیشی که آن را فراتر از عنصری بلاغی و سبک‌شناسانه بررسی کرده‌ایم مناسبت و همپیوندی دارد و

مؤید آن است. او با توسع‌دادن به مفهوم قافیه و پیوندزدن آن با مفهوم پیوست در ساحت حضور، قافیه را به مثابه‌ی از سرگیری و دوباره ظاهرشدن عنصری در سیر نحوی قلمداد می‌کند که نه تنها عنصر آغازین را تکرار می‌کند بلکه ارزش و معنایی به آن می‌بخشد که بسا در آغاز از آن بی‌بهره بوده یا بدان اعتنا نشده است. وی در تحلیلی معناشناختی از رمان *در جستجوی زمان از دست رفته* اثر مارسل پروست، «خاطرات غیر ارادی» زنده شده توسط شیرینی مادلن را، نوعی قافیه می‌داند. به زعم او، در این بزنگاه است که «الان-اینجا» راوی، به ساحت حضور کشیده می‌شود تا با آنچه به محاق غیاب فرو رفته است قافیه ایجاد کند. به عبارتی دیگر معنای «اینجا-الان» سوژه در ارتباطی که با آن غیاب برقرار می‌کند آشکار می‌شود. بر این اساس و برای خلاصی از بی‌معنایی و جهان معنازدایی شده باید از ساحت «نه-حضور» عبور کرد و به ساحت پیوست و حضور رسید؛ همانگونه که مارسل (یکی از شخصیت‌های رمان پروست) با خوردن شیرینی مادلن، برای لحظاتی کوتاه هم که شده از زیست عادت‌زده و روزمره جدا می‌شود (بابک معین: ۱۳۹۴: ۱۰۴-۱۰۵). در گفتمان تاج‌السلطنه نیز به گونه‌ای دیگر، زنده‌شدن و بازیابی خاطره پدر در آناتی انگیخته و تنشی، به سوژه این امکان را می‌دهد تا با گسست از ساحت نه-حضور و پیوست و وانهادن خود به ساحت حضوری برتر، ضمن خلق معنا و ارزشی جدید، توان خود را برای بازایستادن تازه‌کند. این گسست و پیوست با ضرباهنگ و ریتمی ویژه در گفتمان، نوعی قافیه خلق می‌کند که زنگ و آهنگ حضور ناب سوژه را اعلام می‌کند. در این گفتمان، پدر به مثابه نشانه، طی فرآیندی نشانه-معنایی به نشانه‌ای استعلایی و کمال‌یافته بدل می‌شود. این تعالی که از خلال تعامل با نظام‌های مختلف معنایی همانند نظام عاطفی، ارزشی و تنشی گفتمان، فراهم آمده است هرگز نزول اجلال نمی‌کند و کماکان در تراز خود، پایدار باقی می‌ماند. در ادامه، گفته‌پرداز با بخشیدن خصلت توالی و تکرار متنی به این موضع نمادین در مواقع بحرانی و وضعیت‌های تنشی، ضمن برش از گفتمان غالب و ایجابی، از این تمهید به مثابه راهبردی مقاومتی برای حفظ یا تعیین‌بخشیدن به هویت مطلوب سود می‌جوید و در هیأت سوژه‌ای قافیه‌اندیش ظاهر می‌شود.

گفته‌پرداز، خاطره دور ملاقاتی ملاطفت‌آمیز را به یاد می‌آورد که وقتی به جرم خطایی کودکانه تنبیه می‌شده، پدر در کنارش گرفته و به آهنگ مطبوع صدایی که تا همیشه و هنوز، در زندگانی‌اش طنین‌انداز است، از او دلجویی کرده است. این خاطره آن‌چنان برای گفته‌پرداز، گرم

و دلبذیر است که حتی در لحظه روایت، نفسش را بند می‌آورد و قلبش را به لرزه می‌اندازد: آه چه چهره بدبختی، چه هیكل مطبوعی، چه سخن با محبت رأفتی داشت پدر من. من با وجودی که طفل بودم، هنوز آن آهنگ مطبوع صدای او را فراموش نکرده؛ بلکه در تمام زندگانی، همیشه صدای پدرم را شنیده‌ام [...] آه معلم عزیز من! در تذکار این دقیقه قلب من از حرکت افتاد. الآن قلم در دست من سنگینی می‌کند و ناچارم ساعتی نوشتن را ترک و خود را آرام نمایم. ای خدای من! ای خدای من! پس از بیست و هفت سال، گرمی دو لب پدر مطبوع خودم را حس می‌کنم. آه چه بوسه‌ای که سراسر قلبم را به لرزه درآورد؛ یک انجمادی در تمام خون من از شدت خوشحالی تولید کرد. زبانم از گفتن باز ماند؛ چشمم نمی‌دید؛ گوشم نمی‌شنید؛ یک محبتی، یک محبت پاک و با عظمت و سراسر افتخار در آن ساعت رشته حیاتم را قطع کرد. نفسم از تنگی مجرا فریاد زد، و سراسر وجودم را یک لرز خوشوقتانه اداره کرد (تاج السلطنه: ۱۳۶۱: ۵۶-۵۷).

با به تخت‌نشستن مظفرالدین‌شاه به جای پدر اما، زندگی او به یکباره دستخوش ناملایمات می‌شود. اولین تنش جدی بعد از مرگ پدر، دستور بیرون راندن همسران اولاددار ناصرالدین‌شاه است از اندرونی و اسکان آنها در حیاطی موسوم به «سروستان» که در نظر گفته‌پرداز به اسارتگاه شبیه است: در این حیاس خانگی نیز همچنان سوژه با حضور- غیاب پدر درگیر می‌ماند: «حیاط سروستان را تقسیم؛ ما را مانند اسیر و محبوس به آن حیاطها منزل دادند. ما خواهرها هر روز دور هم جمع شده و تمام را مشغول گریه [و] دلتنگی بودیم. اغلب از مادرهامان، پدرمان می‌خواستیم» (همان، ۶۶). سالی دشوار بر این منوال می‌گذرد و بالاخره روز عروسی فرا می‌رسد. در این روز، درست لحظه‌ای که او را برای آرایش در اتاق خلوتی به یکی از زنان پدر سپرده‌اند، دوباره خاطره پدر زنده می‌شود و از نو پیش رویش سر بر می‌آورد: به سرعت برق تمام سعادت گذشته‌ام در نظرم مجسم شد. پدرم را می‌دیدم که با یک تبسم اندوهناکی به من تماشا می‌کند. روز عقد و شیرینی‌خوران خود را به یاد آوردم که پدر داشتم. اشک بی‌اختیار از اطراف چشمم سرازیر شد. صاعقه بر سرم خورد. در زیر بار درد و اندوه بیچاره شده، سرم به عقب افتاد؛ نفسم قطع شد (همانجا).

چنان‌که پیداست، این رجوع متواتر از گونه‌پس‌تنبیدی^{۲۰} در فضای تنشی است و ناشی از جریان پیوسته و جهت‌مند معناست که با شاخص‌های مکانی و زمانی مرتبط است. در این گونه، گفته‌پرداز اشکالی از خاطره گذشته را برجسته می‌کند و با این تمهید، دامنه حضور را از اقصی نقاط میدان گفتمانی تا نزدیکترین نقطه فضای تنشی می‌گستراند و با عملیات حاضرسازی؛ یعنی

فراخواندن عنصری غایب به زمان حال، از سیالیت این فضا برای خلق معنا سود می‌جوید. به عبارت دیگر سوژه با قافیه‌اندیشی، با ایجاد برش‌های موزون و متناوب از گفتمان، موجب وقفه و کندی در ضرباهنگ گفتمان می‌شود تا سویه‌های مختلف این رجوع آشکارتر شود و بدین تمهید، به دیگری نمادین/ استعلایافته، موجودیتی متکثر و چندوجهی ببخشد؛ نقشی که گفته-پرداز در خصوص پدر به کرات و به خوبی ایفا کرده است.

۵-۱-۲. مقاومت از طریق روابط فشارهای و گستره‌ای (مقاومت شوشی)

سوژه که با پا نهادن به خانه شوهر، مکانتی درخور نیافته، حسرت سکنايي دوباره را در سر می‌پروراند. او که بعد از کشته شدن پدر، زیستن در خانه‌ای کوچک و محقر را- که به هیچ روی قابل قیاس با سرای شاهانه دوره

پدر نیست - تاب نیاورده، حالا امید خود به داشتن سکنايي نو در خانه شوهر را هم از کف داده است و به ساحت نوینی از نظم ساختاری پا گذاشته که ناظم و گرداننده‌اش، گردونه را به میل و رضای او نمی‌گرداند. بررسی، لاقیدی و هوسبازی‌های شوهر هم، آخرین امیدهای او را به سامان‌گرفتن اوضاع بر باد داده است:

یاد می‌آورم تمام آن چیزهایی که از سعادت و عزت و احترام در عمر گذشته‌ی کوچک خود داشتیم. و بعد می‌دیدم به اصرار یک نفر، حیوانی را بر من مسلط کرده، شریک زندگانی کرده- اند(تاج السلطنه، ۱۳۶۱: ۷۶).

منبع ارجاعی این تنش گفتمانی، بحران هویتی است که با مرگ پدر از راه رسیده و با طرد و ناسازگاری شوهر و بی‌پناهی در خانه جدید، تشدید شده است:

من حق داشتم مضطرب باشم؛ زیرا که در منزل پدرم و تحت تربیت مادرم، تمام زندگانیم ساده و محترمانه بوده است. همیشه، مطاع بوده‌ام و همه قسم از من رعایت احترام می‌شده است و از هر حیث محظوظ بوده‌ام. با این زندگانی جدید غیر آشنا بودم. در میان جزومد زندگانی عاجز مانده، مستأصل شده بودم. علی‌الخصوص که پدر شوهر من هم مرا بگلی مطلق‌العنان گذاشته بود و راهی که از منزل من به منزل او بود، مسدود کرده بود(همان، ۷۹-۸۰).

برای توضیح چنین وضعیت‌هایی، فوننتی چهار نوع طرحواره را پیشنهاد می‌کند که هر یک بر دو محور مختصاتی (x) و (y) استوار شده و چهار حالت مختلف را در فضای تنشی نمایندگی می‌کنند. این محورها از دو بُعد طولی و عرضی تشکیل شده‌اند است و فضای تنشی را

به دو منطقه فشارهای و گستره‌های تقسیم می‌کنند؛ محور عمودی (y) نماینده جهت قبضی یا فشارهای است که سوگیری آن بر درونه‌های عاطفی و کیفی حضور کنشگر متمرکز است در حالی که در منطقه گستره‌ای - که با محور افقی (x) نمایانده می‌شود- سوگیری‌ها به دنیای بیرونی، کمی و شناختی معطوف است (شعیری، ۱۳۹۵: ۴۲). تعامل نیروهای فشارهای و گستره-ای در این میان، تعیین‌کننده عمق و جهت فضای تنشی است. فشار عاطفی در این وهله آن‌چنان بالاست که سوژه در وضعیتی کاملاً انفعالی قرار گرفته و به عکس، گستره شناختی و تحلیلی در اثر استیصال و درماندگی او به کمترین حد ممکن رسیده است؛ چنان‌که می‌بینیم تنش در این-جا برآیند و محصول یک فشار عاطفی و یک گستره کمینه‌ای است. سوژه مستأصل در مکانی محصور شده که برایش حکم قفس دارد و همین فشردگی مکان که با بالاگرفتن فشار عاطفی همراه شده تنش ایجاد کرده است. در نظام تنشی، کنش در مقام عامل تغییر وضعیت، مرکزیت خود را از دست می‌دهد و بجایش حضوری هم‌تنیده می‌نشیند. در این حالت، کارکرد معنایی گفتمان بر اساس روابط گستره‌ای و فشارهای نمایانده می‌شود (شعیری، ۱۳۹۵: ۸۷). فریاد و فغان‌های گاه و بی‌گاه سوژه در این سامان نو که همه پیشاپیش جایی در آن برای خود تصرف کرده‌اند به جایی نرسیده است. او هم حسرت نشانده‌شدن در این حلقه را دارد و هم در آن واحد از آن بیزار است. در کشاکش این انتظار، در او احساسی به فراتر رفتن از این مکان به یک نامکان و ناکجاآباد شکل می‌گیرد. در این وهله که امکان کنشگری از سوژه سلب شده و فضا برای کنشی برنامه‌مدار محدود شده است، تصادف جای برنامه و هدف را می‌گیرد و زمینه برای تکانه‌ای عاطفی فراهم می‌گردد. رابطه عاشقانه او- که در ادامه و ذیل مقاومت پدیدارشناختی بدان خواهیم پرداخت- در چنین وضعیتی، گویی مابه‌ازای این خلأ است. سوژه در پی کسی می‌گردد تا تصویر اشتیاق خود را در این فضای اوتوپیا بر او منطبق کند و از بند زمان و مکان موجود برهد.

۵-۱-۳. افعال مؤثر^{۲۱} و سوژه وجودی

چنانکه دیدیم، تاج‌السلطنه سوژه‌ای است در محاصره و بنابراین پیش از هر چیز سوژه‌ای است شوشی، که مجال هر گونه کنشی از او سلب شده است. او که به زعم خود، نزدیک زمانی، لعبت مجلس‌آرای عهد پدر بوده و در جامه‌های زرنگار از خاص و عام دل می‌ربوده، اکنون همخانه-

ای است پستونشین که به او وقعی نهاده نمی‌شود. در چنین وضعیتی، بعد عاطفی و احساسی گفتمان بر ابعاد کنشی و شناختی گفتمان پیشی می‌گیرد؛ چرا که وصال یا عدم وصال ابژه ارزشی، به مسئله اصلی سوژه تبدیل شده و برسری، فقدان وضعیت شناختی (استدلالی) و مبتنی بر منطق برنامه‌محور در گفتمان تاج‌السلطنه از همان آغاز سبب گشته تا شرایط شناختی جای خود را به شرایط عاطفی و سودایی بدهد. افعال مدال «بایستن»، «توانستن»، «خواستن» و «دانستن»، با سایه‌گسترده بر سر افعال و گزاره‌های کنشی، آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند و از آنجا که سیر مدالی سوژه و رابطه آن را با ابژه ارزشی نشان می‌دهند (Greimas:1983:93) می‌توانند از فرایندهای احساسی و واکنشی سوژه‌ها پرده بردارند و آنها را قابل توضیح سازند. از نظر فونتنی، برای توضیح نحو بعد عاطفی، باید از دو سطح عاطفی؛ یعنی سازهای و سطح گسترده‌ای و فشارهای کمک گرفت. او در ادامه، طرحواره‌ای کلی از فرایند عاطفی گفتمان ارائه می‌دهد که به ترتیب از مراحل: بیداری عاطفی^{۲۲}، توانش عاطفی^{۲۳}، هویت یا شوش عاطفی^{۲۴}، هیجان عاطفی و ارزیابی عاطفی^{۲۵} تشکیل شده است (Fontanille:1999:78-81).

بیداری عاطفی سوژه بدنبال تکانه عاطفی شدیدی ناشی از اطلاع‌یافتن از خیانت شوهر به واسطه دریافت یک نامه اتفاق می‌افتد. بروز مدالیتة «دانستن» در این وهله، فعل «خواستن» را فعال می‌کند اما عجالاً چنانکه از زبان گفته‌پرداز می‌شنویم در تحقق این خواست ناکام است و هنوز نتوانسته به توش و توان لازم برای عملی کردن آن دست پیدا کند:

من به یک انقلاب عظیمی دچار و مبتلا شدم. از طرفی از این کاغذ و کشف اسرار شوهرم بی- اندازه محزون بودم؛ از یک طرف دیگر، این جوان و عشق او را آلت انتقام قرار داده، می‌خواستم تلافی کنم ولی جرأت و قدرت اقدام نداشتم (تاج‌السلطنه: ۱۳۶۱: ۸۴).

پذیرفتن چنین ریسکی، چه بسا بهای سنگینی برای سوژه در پی داشته باشد، برای همین دست به عصا راه می‌رود و به دقت همه جوانب را می‌سنجد. در واقع، از فحوای گفته می‌توان چنین دریافت که این‌بار، «ندانستن»های دیگر سوژه، پایه و اساس «توانستن»های او قرار گرفته است و به همین خاطر، تنها پس از دریافت آگاهی کامل و دانستن همه چیز است که سوژه می‌تواند به دومین مرحله فرایند عاطفی، یعنی توانش عاطفی پا بگذارد. سوژه برای این منظور تمام تلاش خود را بکار می‌گیرد و همه راه‌ها را می‌آزماید. بعد با اطمینان حاصل کردن از این که هیچ راه برگشتی وجود ندارد به کنشی با درجه خطرپذیری بالا دست‌می‌زند و برای انتقام از

شوهر، به درخواست دلداده پاسخ مثبت می‌دهد و به عشق او آری می‌گوید. اما در ادامه به رغم نیت قبلی یعنی انتقام گرفتن، رفته رفته به هیأت عاشقی و ارسته درمی‌آید و بدین ترتیب به سومین مرحله از فرایند عاطفی؛ یعنی مرحله هویت یا شوش عاطفی پا می‌نهد:

دیگر شکایتی از شوهر نداشتم و ابدأ دلتنگ از نبودنش نبودم؛ بلکه برعکس، اگر بر حسب اتفاق ساعتی می‌آمد، خیلی مایل بودم زودتر برود. زیرا که احتیاج داشتم تنها باشم و به کسی که عشق دارم فکر کنم. دیدم از تمام عالم، هیچ نمی‌خواهم جز او؛ و به هیچ چیز تسلی پیدا نمی‌کنم جز به دیدار او (تاج السلطنه، ۱۳۶۱: ۸۵).

گفته‌پرداز پس از رونمایی از چهارمین پرده این فرایند؛ یعنی مرحله هیجان عاطفی، به استقبال ارزیابی و شناخت عاطفی می‌رود و به شناختی تازه از وضعیت عاطفی و هویت نوظهور خود دست می‌یابد:

دو سه ماهی به همین قسم گذشت. چیزی را که اسباب سعادت می‌دانستم و در اول مسروانه استقبال می‌کردم، بدبختی عظیمی دیده و به قدری خود را در سرپنجه عشق مقهور و ذلیل می‌دیدم، که مرگ را سهل‌تر از نفس کشیدن و زندگانی کردن می‌دیدم (همان، ۸۶).

۵-۱-۳. مقاومت از طریق رجوع به وجوه پدیدارشناختی حضور

در بخش مقاومت از طریق روابط گسترده‌ای و فشارهای، نشان دادیم که بسته شدن راه‌ها به روی کنشگرگفتمانی و بی‌نتیجه ماندن کنش‌ها، مقدمه‌ای برای یک وضعیت انفعالی و شوشی است و شرایط را برای وضعیتی سودایی و هیجانی مهیا می‌کند. هرچه گستره شناختی سوژه در اثر استیصال فکری و تعدی دیگران، کاستی می‌گیرد فشاره عاطفی در قالب اندوه و درماندگی او، بیشتر نمایان می‌شود.

با گشاده شدن پای دلداده‌ای سخت‌جان به زندگی زناشویی، وسوسه زیستی عاشقانه سوژه مستأصل را برمی‌انگیزد اما از آنجا که همچنان در مرحله کشمکش با خانواده شوهر درجا می‌زند درک این موقعیت نفسگیر برایش دشوار است و بالطبع با شیوه‌های پیشین او که در راستای مقابله با تعدی آنها شکل گرفته خلط می‌شود و وضع را پیچیده‌تر می‌کند. این‌گونه است که ابتدا دلداده را به مثابه غیر و دیگری جعل می‌کند و او را هم به نحوی در صف دیگران می‌نشانند. همین‌جاست که قصد می‌کند عاشقش را وجه‌المصالحه مطامع خویش قرار دهد. سوژه در این وهله می‌پندارد حالا که در بند شوهری گستاخ و کودکسار گرفتار آمده، می‌شود

ابژه بی‌قدر و فرودستی را در مرکز صحنه بنشانند؛ از آن دست بندگان مجیزگویی که صبح و شام بر پای خدایگان پدر می‌افتادند و بازتولید همان ساحت و صحنه‌ها.

لاندوفسکی به گونه‌ای وجه ارتباطی با جهان (دیگری) اشاره می‌کند که در آن، سوژه آنچه را که بر او عرضه می‌شود به ابژه‌ای ابزاری تقلیل نمی‌دهد و به دور از هرگونه منیت و خودمحوری، ضمن تحقق بخشیدن به حضور خویش، قابلیت‌های بالقوه‌اش را نیز آزاد می‌کند؛ قابلیت‌هایی که تنها در صورت تعامل با دیگری در مقام سوژه (و نه ابژه) فعلیت می‌یابند و این‌گونه است که طرفین، هم‌حضور را تجربه می‌کنند (بابک معین، ۱۳۹۴: ۴۸-۴۹). تا این‌جا اما، تاج‌السلطنه در مقام سوژه گفته‌پرداز، نتوانسته اشتیاق خود را از این دیگری مسموخ، متوجه نفس اشتیاق و عاشقی کند. در این فاصله، کماکان ورطه قدرت‌طلبی، اخلاقیات اشرافی و اعاده حیثیت پیشین، دهان باز کرده و مانع این وصول می‌شوند. از سویی دیگر اما به هم‌حضور و هم‌سویی کنشگری دیگر محتاج است تا در برابر جبهه رقیب از او پشتیبانی کند. بنا به نظر لاندوفسکی تجربه زیبایی‌شناختی را نباید لزوماً موهبتی الهی قلمداد کرد و تجربه‌ای دفعی و صرفاً مبتنی بر تصادف شمرد بلکه گاه حاصل ابتکار سوژه در فعالیت‌های عادی و روزمره است (همان، ۶۸). سوژه بر سر این دوراهی دشوار، در مواجهه با عاشق واله و مجنون صفت خویش، گاه بر شور و اشتیاق درون نقاب می‌زند و گاه به ظرافت، آن را آشکار می‌سازد؛ چنان‌که به چربدستی، هم رقت عاشق را برمی‌انگیزد و هم ستایش او را. سرانجام، منطق دل بر منطق حسابگری‌های مزورانه‌اش، غالب می‌آید، قلمرو مقاومت در افقی زیباشناختی توسعه می‌یابد و سوژه با جهان پیرامون درسویه‌ای حسی-ادراکی، و پیوندی دوباره قرار می‌گیرد. عشق در این وهله، که صورتی بی‌غل‌وغش یافته، به ممارستی گفتمانی منجر می‌شود یعنی در عین این‌که راهبردی تدارکاتی و جبرانی برای روانِ دردمند سوژه محسوب می‌شود، با افزودن بُعدی زیباشناختی به کنش‌های سوژه، حضوری عاشقانه را پدید می‌آورد که می‌تواند همچون حربه‌ای کارا، افزایش قوای او را در پی داشته باشد. از نظر گرمس این‌دست ارتباطات زیبایی-شناختی بر اصل نظامی دیداری استوار است (گرمس، ۱۳۸۹: ۱۵). سوژه گفتمان تاج‌السلطنه نیز با دیدن معشوق و شنیدن کلام محبت‌آمیزی از او چنان غرق شمع می‌شود که یکسره هرچه هست را به طاق نسیان می‌سپارد. چنان‌که پیداست افزون بر این تأثرات دیداری، وجوه شنیداری نیز نقش عمده‌ای در این میان بر عهده گرفته‌اند؛ در این مقطع، تولید گفته، عمدتاً بر

بستر یک همسخنی پیش می‌رود و رویدادهایی که به پذیرش زیستی عاشقانه منجر می‌شوند، گفت‌و شنود محوراند؛ گویی که در یک ضیافت اتفاق می‌افتند. حتی زمانی که آن‌دو از دیدار هم منع می‌شوند کماکان با نامه، در مکالمه و گفت‌و شنوداند:

بالاخره، من به او گفتم که: تو را دوست می‌دارم. و کم‌کم، محبت او در من رو به ازدیاد گذاشته، و تمام دردها و اندوه‌های مرا برطرف نمود دل شکسته‌ی پژمرده‌ی من، به بهار عشق و جوانی و طراوت تازه یافته و به کلی غم و غصه روی تافته. به همین دیدن او و شنیدن کلمه‌ی محبت‌آمیزی، چنان غرق سعادت و مسرت بودم که دنیا و هرچه درو بود فراموش کرده بودم. (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۸۵).

ژنی ناسکا^{۳۶}، میان گفتمان اجتماعی که در آن واژگان در خدمت ارجاع عینی ما به چیزهاست و گفتمان زیباشناختی که در آن صورت‌های بیرونی با مدلول‌های زبانی مرتبط نیستند تمایز می‌نهد و این صورت‌ها را دال‌هایی قلمداد می‌کند که مدلولشان چیزی جز حالات شویشی سوژه نیست. مقصود او از مدلولی به نام حالات سوژه، هم‌آمیختگی و هم‌حسی سوژه و دنیای پیرامون در شکل‌گیری معناست (شعیری، ۱۳۹۱: ۱۳۶). بر این اساس می‌توان گفت، تاج-السلطنه با یافتن ابژه اشتیاق خود و عاشق‌شدن، به معنایی تازه در زندگی ملالت‌بارش دست یافته است و عناصر مؤلفه‌ای «من، اینجا، اکنون» که تضمین‌کننده حضور او در زمان و مکانی مشخص‌اند دستخوش اختلال و اضمحلال گشته‌اند. سوژه در این وهله به درجه‌ای از استعلای حضور رسیده که خود را با روح هستی یگانه می‌بیند. دیدارهای کوتاه و گاه‌به‌گاه عاشقانه سوژه، تجمیع مکان را در پی دارد و مکانی آرمانی را پدید می‌آورد که در گستره آن زمان و مکان، در هم تنیده می‌شوند؛ آن‌قدر که احساس لذت و سرمستی سوژه در کنار ابژه میل و اشتیاقش، او را از زمان و مکان متعارف و معمول وارهانده است:

به همین دیدن او و شنیدن کلمه‌ی محبت‌آمیزی، چنان غرق سعادت و مسرت بودم که دنیا و هرچه درو بود فراموش کرده بودم. صبح‌ها که از خواب برمی‌خاستم، به امید دیدار عصر، روزم با کمال آزادی و خوشی می‌گذشت. عصرها که حسب‌الرسم به قدر ده دقیقه او مرا ملاقات می‌کرد، خوشبخت‌ترین مردم بودم (تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۸۵).

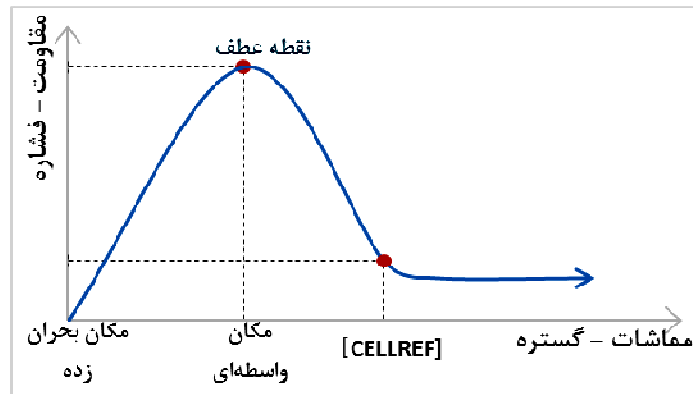
۵-۲. مماشات گفتمانی

پادموقعیت ناپایدار و جنگ و گریزوارِ عشقِ ممنوع اما، عملاً بخت چندانی برای بقا نمی‌یابد. تاج‌السلطنه ناچار است همراه شوهر که او هم به عشق دخترکی روسی گرفتار شده به منطقه شمیران نقل مکان کند. در این مکان واسطه‌ای و آستانه‌ای، زن و شوهر گویی دو سربازِ ناسازند که در جبهه‌ای واحد، سنگر گرفته و می‌جنگند؛ اتحادی از سر توفیقی اجباری:

در این انقلابات، شوهر عزیزم هم به حال خودم دچار شد: محبوب عزیزش به طرف روسیه مسافرت کرد. ما هم به شمیران رفتیم، و مجبوراً هر دو با یک دلی غرق خون، اتصال با هم بودیم. نه او و نه من، ابدأ اظهار درد و المی نکرده، خودی به آن راه‌ها نمی‌زدیم (همان، ۸۶).
در این گسست و فترت قابل تأمل، که مجال موقت برای خلاصی از مکان و موقعیت بحران‌زاست، سوژه از توهم و افراط‌کاری‌های عشقی‌اش آرام‌آرام می‌رهد و با واقعیت ملموس زندگی در پیوندی دوباره قرار می‌گیرد. انگار که نفسانیتی را از سر گذرانده باشد دیگر حتی ابژه اشتیاق عاشقانه‌اش (دلدادۀ جوان) محلیت خود را از دست داده‌است تا جایی که دیدارهای گاه‌به‌گاه با معشوق هم، او را تسلائی نمی‌بخشد. آنچه او را اکنون به خویشتنِ خویش آگاهانیده است نفس عاشقی است نه مرجع و مصداق این مدلول متعالی:

من خیلی زود عادت کردم که صبور باشم و ابدأ کاری نکنم که این حرف را اثبات کنم؛ بلکه اگر ملاقاتی هم دست می‌داد و اتفاق ما را یکجا جمع می‌کرد، من کناره کرده، عشق خودم را هم در پهلوی دردهای علاج‌ناپذیر گذاشته، در قلب مخفی و مستور می‌نمودم... گوشه تنهایی را به تمام تفرجات ترجیح می‌دادم. و به درد عشق مأنوس شده، از زحمت لذت می‌بردم و هیچ در صدد تخفیف هم بر نمی‌آمدم؛ چون اشتغال خوبی بود و مرا قانع کرده بود از بسا چیزهای بزرگ (همان، ۸۶).

با گذشت یک‌سال از این ماجرا، به دنیا آمدن اولین فرزندشان، و غلبۀ مهر مادر- فرزندگی که بخشی از توش و توان روانی او را نیز مصروف خود کرده، کج‌دار و مریز به خانواده شوهر می‌پیوندد. او که حالا با وجود کودک، امنیت‌خاطر و دلخوشی‌های تازه‌ای یافته است راه مماشات پیش می‌گیرد. در طرحواره زیر، شمایی کلی از سیر مقاومت تا مماشات سوژه و رابطه آن با سه گونه مکانی متناظر با این کارکردها قابل مشاهده است:



شکل ۱: طرحواره رابطه مکان با فشاره-گستره

در وضعیت اولیه، با بالاگرفتن مقاومت سوژه به مثابه عامل معنایی، روبرو می‌شویم. به ناچار فشاره نیز که در این موضع با مقاومت همراستا شده است، فزونی می‌گیرد. مابه‌ازای مکانی این وضعیت، مکان بحران‌زا یا خانه شوهر است. در این وهله، سوژه که با کمترین امکان گستره‌ای و شناختی روبروست در معرض عواطف و احساساتی همچون استیصال و نومییدی قرار دارد. در ادامه، امتداد گستره مکانی (سفر و اقامت در شمیرانات) متناظر است با فضای زیبایی‌شناختی، که نقطه عطفی این منحنی به حساب می‌آید. در این وضعیت میانجی، سوژه در گونه‌ای تعلیق به سر می‌برد؛ این نقطه سرآغازی است برای کاسته شدن از فشاره-مقاومت. بنا به منطق سیر و جابجایی مقوله‌ها در مربع معنایی گرمس - که در این متن گونه‌های تقابلی، مقاومت و مماسات دو قطب متضاد آن را تشکیل می‌دهند - سوژه نمی‌تواند مستقیماً به سمت قطب مماسات سوگیری کند. به همین دلیل ناچارست از این نقطه عطف یعنی؛ نقطه «نه-مقاومت» بگذرد. در وضعیت سومین یا نهایی، سوژه پس از گذشت یک‌سال و به دنیا آمدن نخستین فرزند، به آخرین منزل یعنی؛ مکان بحران‌زدایی شده پا می‌گذارد که با وسعت‌یافتن گستره شناختی و کاستی‌گرفتن فشاره-مقاومت، هم‌زمان می‌شود. در این وهله، ارزش‌هایی که صیغه‌ای عاطفی دارند در تعامل با ارزش‌های مرامی و اتیک‌محور قرار می‌گیرند. کلود زیلیبرگ معتقد است ارزش‌های التقاطی (در اینجا: هم‌آمیزی ارزش‌های خانوادگی، فرهنگی و اشرافی) ارزش‌هایی هستند که از فشاره بسیار پایین و از گستره‌ای بسیار بالا

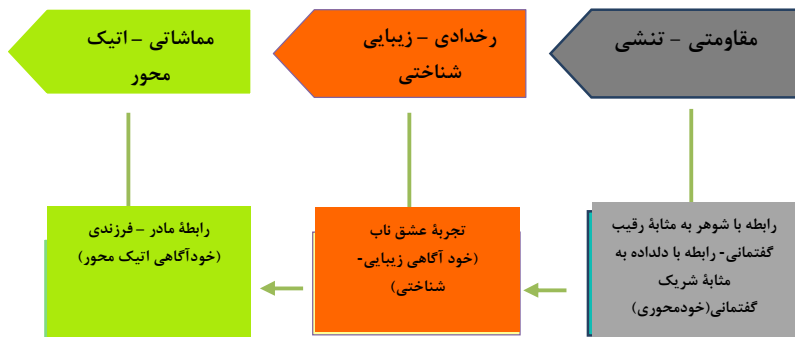
برخوردارند(شعیری، قبادی و هاتفی، ۱۳۸۸: ۵۵). در این مرحله نیز، بنا به همین الگو، شاهد آنیم که قبض و فشاره عاطفی ایجاد شده به سرعت فروکش می‌کند و نمودار در گستره بیانی(از سرگرفتن روایت) و شناختی(سرسپردگی به کانون خانواده) پیش می‌رود. تولد نخستین فرزند تاج السلطنه به وضعیتی میانجی در گفتمان او می‌انجامد و به نقطه تعادل و لنگرگاهی گفتمانی در این گیرودار بدل می‌شود؛ نقطه‌ای که در آن تمام نیروهای پراکنده سوژه در یکجا گرد می‌آیند و همسویی پیدا می‌کنند. سوژه، که در فضای پدیداری ماقبل، با خویش از درِ وفاق و آشتی درآمده بود، اکنون با پذیرش و اشعار به هویت مادرانه خویش از عشق نامتعارف دست کشیده و مهر به فرزند را جایگزین آن نموده است:

به تدریج، در هیجان و جنون جوانی خود تخفیف کلی دیده، و تبدیلی می‌رفتم که او را فراموش کنم. روزها می‌گذشت، و من بدون هیچ تازه‌ای، به یک «پروگرام» زندگانی می‌کردم. تا اینکه پس از یکسال، دخترک ملوس قشنگی طبیعت و خدا در مقابل نامیدی‌هایم به من داد. از ساعت تولدش، من فوق‌العاده او را دوست می‌داشتم؛ بلکه، تمام ساعات شبانه، به او مشغول بودم. عشق پاک حقیقی ضمیر این طفل، به کلی اندوه مرا زایل نموده، خوش و مسرورم ساخته بود. جز ظلم هیچکس را، حتی خودم را دوست نمی‌داشتم(تاج‌السلطنه، ۱۳۶۱: ۸۷).

۶. کارکردهای مقاومت و مماشات و رابطه آن با اشکال هویت

غلبه نیروی حس و عاطفه تند و دمنده سوژه در وضعیت آغازین، و بایستن‌ها و در عین حال نتوانستن‌های او، به تولید معنایی شوش‌محور و برنامه‌گریز منجر می‌شود. از نظر برتراند^{۲۷} در مناسبت با سوژه در کشمکش و کمال نیافته، افعال وجهی با هم درگیر می‌شوند و در این وضعیت، با سوژه‌ای مواجه می‌شویم که دچار خشم، اضطراب، استیصال و افسردگی است(Bertrand:2000: 192-196). تاج‌السلطنه نیز در این وضعیت با همین احساسات و عواطف منفی دست به گریبان است. در این فضای تیره و تنشی، همه عناصر گفتمانی در خدمت سوژه چالشی و مقاومتی قرار دارند و سوژه به مثابه عامل معنایی گفتمان، هویتی ستیزه‌جو و مقاومت پیشه پیدا می‌کند. در دومین فضا، به وضعیت تعلیق و میانجی می‌رسیم که سوژه دست از ستیز و مقاومت برداشته و در حالت زیست تجربه‌ای زیباشناختی، در تعاملی پدیداری با دنیا به سر می‌برد. او با خود به مثابه دیگری به آشتی رسیده است اما هنوز به مرز پذیرش و مماشات با غیر

خود دست نیافته است. فقدان فرارزشی که بتواند پابندانِ تداوم ارزش نوپدید «عشق ناب» باشد، سوژه را به فضای گفتمانی دیگری سوق می‌دهد که همان، وضعیت مماشات و پذیرش است. این شکل از مماشات، دارای دوسویه متفاوت است و یکبار باید در رابطه با رقیب گفتمانی سوژه، یعنی شوهر و دیگر بار در رابطه با فرزند فهمیده شود. در سویه نخست - چنانکه پیشتر اشاره شد- هرگز میان تاج‌السلطنه و شوهرش تعاملی گفتمانی برقرار نمی‌شود و رابطه آن دو در نهایت، به نوعی همزیستی مبتنی بر روزمرگی و عادت‌زدگی می‌گراید. سوژه در این موضع، دیگر با رقیب نمی‌ستیزد بلکه او را به حال خود وامی‌نهد و به طفل عزیزش مشغول می‌شود (تاج‌السلطنه: ۱۳۶۱: ۸۷). سویه دیگر این مماشات، در رابطه با مراقبت و پرستاری از کودک و ایثار مادرانه، قابل فهم است و باری مرامی و اتیک‌محور دارد. از نظر فونتنی، کنش انسانی، زمانی اتیک است که دارای نتایج و آثاری باشد که او و اهداف او را پشت سر گذاشته و صرفاً بر روی ایده‌آل دیگری متمرکز گردد (Fontanille:2008: 239). در طرحواره زیر، این سیر هویتی را از خلال عبور سوژه از سه گونه فضای گفتمانی نشان داده‌ایم.



شکل ۲: طرحواره رابطه هویت و فضاهای گفتمانی

۷. نتیجه‌گیری

در این پژوهش نشان دادیم که در گفتمان تاج‌السلطنه، بُعد عاطفی در مقام برجسته‌ترین بعد، منبع و تأمین‌کننده انرژی گفته‌پرداز برای اتخاذ موضع و حدگذاری در برابر رقبای گفتمانی

است. در این گفتمان، سبک خاصی از زندگی از سوی کنشگر به چالش کشیده می‌شود و جریانی ایجابی و تثبیت شده با مقاومت سوژه در معرض نفی و انکار قرار می‌گیرد. در این گفتمان گفته‌پرداز از مجرای نمادین‌سازی، قافیه‌اندیشی با خاطره پدر، مقاومت شوشی از طریق روابط فشارهای و گستره‌ای، و سرانجام از طریق رجوع به وجه پدیدارشناختی حضور و درآمیختن تن با دنیا (مقاومت پدیدارشناختی) در برابر هر آنچه به ناسزا بر سرش آوار شده قد علم می‌کند. گستره‌های مکانی در این میان فراتر از مقوله‌ای جغرافیایی، نمودار جالبی از تغییر وضعیت سوژه از چالش تا تبانی با قلمروهای رقیب به شمار می‌آیند. مکان‌شناسی قلمروهای مقاومت و مماشات از منظری نشانه - معناشناختی مبین این نکته است که می‌توان سه گونه مکانی؛ بحران‌زا، واسطه‌ای و بحران‌زدایی شده را در گفتمان تاج‌السلطنه برشمرد که اتفاقاً سه گونه حضور سوژه را نمایندگی می‌کنند. هرچه موقعیت مکانی و سکنايي سوژه تنگتر و محصورتر می‌شود، فشاره و قبض عاطفی او بیشتر می‌شود و سوژه را با غیر در وضعیتی چالشی و ناهمسو قرار می‌دهد؛ وضعیت ابتدایی سوژه در خانه شوهر به مثابه مکانی خصمانه و بحران‌زا نمایانگر چنین حالتی است. به عکس، هر چه گستره زمانی و مکانی فراخ‌تر می‌شود از بار هیجانی و فشاره عاطفی سوژه کاسته شده و در جهت مماشات با قلمروهای رقیب تغییر موضع می‌دهد. در این میان، مکانی واسطه‌ای داریم که با حضور زیبایی‌شناختی و استعلا یافته سوژه، همخوانی و همپیوندی دارد و نقطه عطفی در منحنی مقاومت و مماشات سوژه محسوب می‌شود. در این مکان واسطه‌ای، سوژه به درجه‌ای از رشد کیفی رسیده که حتی معشوق نیز، محلیت خود را از دست داده و این نفس اشتیاق و عاشقانگی است که سوژه را سرمست از حضوری ناب نموده است. همین وضعیت میانجی با سپری شدن زمانی یکساله، که به طرزی نمادین دوره‌ای کامل از سپری شدن چهار فصل حیات را نمایندگی می‌کند، تمهیدی است برای رسیدن به وضعیت ثبات و مماشات با دیگری. گویی اکنون با تولد نخست‌زاده، سوژه خود تولدی تازه یافته و حیاتی دوباره را از سر گرفته است.

۸. پی نوشت

1. resistance
2. appeasement
3. enunciator
4. intensive-extensive
5. symbolization
6. rhythmic thinking
7. presence
8. ethic
9. A. J. Greimas
10. Jacques Fontanille
11. Claud Zillberberg
12. Eric Lamdowski
13. Louis Hjelmslev
14. Courtés
15. body
16. semiosis
17. semiotics
18. disengagement
19. engagement
20. protention
21. modal verbs
22. evil affective
23. disposition
24. pivot affective
25. moralization
26. Geninasca
27. Bertrand

۹. منابع

- آیتی، اکرم. (۱۳۹۴). «تقابل «من» و «دیگران» در شعر «منظومه به شهریار». *نوماهنامه جستارهای زبانی*. دوره ۶ (پیاپی ۲۲). فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۴. صص ۲۱-۳۹.
- احمدی خراسانی، نوشین. (۱۳۷۸). «اندیشه‌های تاج‌السلطنه در نقد فرهنگ حرمسراهای سلطانی». *بایا، شماره‌های ۵ و ۶ (تیر و مرداد)*. صص ۹۱-۹۲.

- بابک معین، مرتضی. (۱۳۹۲). «تبيين خلق زبان شاعرانه با استفاده از نظام میتنی بر تطبیق و لغزش‌های مهار شده اریک لاندوفسکی». فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی). ش ۴ (زمستان). صص ۱۲۱-۱۳۴.
- ———. (۱۳۹۴). معنا به مثابه تجربه زیسته: گذر از نشانه‌شناسی کلاسیک به نشانه‌شناسی با دورنمای پدیدارشناختی. چ ۱. تهران: سخن.
- پاکتچی، احمد. (۱۳۸۷). «آشنایی با مکاتب معنا شناسی معاصر». مطالعات فرهنگ - ارتباطات (نامه پژوهش فرهنگی سابق)، پاییز ۱۳۸۷. س ۹. ش ۳. صص ۸۹-۱۱۹.
- پاکتچی، احمد؛ حمیدرضا شعیری؛ هادی رهنما. (۱۳۹۴). «تحلیل فرایندهای گفتمانی در سوره «قارعه» با تکیه بر نشانه‌شناسی تنشی». دو ماهنامه جستارهای زبانی. د ۶. ش ۴ (مهر و آبان). صص ۳۹-۶۸.
- تاج السلطنه. (۱۳۶۱). خاطرات تاج السلطنه. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان. تهران: نشر تاریخ ایران.
- شعیری، حمیدرضا، حسینعلی قبادی و محمد هاتفی. (۱۳۸۸). «معنا در تعامل متن و تصویر: مطالعه نشانه شناختی دو شعر دیداری از طاهره صفارزاده». فصلنامه پژوهش های ادبی. س ۶. شماره ۲۵ (پاییز)، صص ۳۹-۷۰.
- ——— حمیدرضا و ترانه وفایی. (۱۳۸۸). راهی به نشانه - معناشناسی سیال با بررسی موردی «ققنوس» نیما. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ——— حمیدرضا. (۱۳۹۱). «تحلیل نشانه - معناشناختی خلسه در گفتمان ادبی». فصلنامه پژوهش‌های ادبی. س ۹. ش ۳۶ و ۳۷ (تابستان و پاییز). صص ۱۲۹-۱۴۶.
- ——— حمیدرضا. (۱۳۹۴). «مقاومت، ممارست و مماشات گفتمانی: قلمروهای گفتمان و کارکردهای نشانه - معناشناختی آن». مجله جامعه شناسی ایران، دوره ی شانزدهم، ش ۱ (بهار)، صص ۱۱۰-۱۲۸.
- ——— حمیدرضا. (۱۳۹۵). نشانه - معناشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی. تهران: مرکز نشر آثار علمی دانشگاه تربیت مدرس.
- گرمس، آلزیرداس ژولین. (۱۳۸۹). نقصان معنا. ترجمه و شرح: حمیدرضا شعیری. چ ۱. تهران: علم.
- میلانی، فرزانه. (۱۳۷۵). «تو خود حجاب خودی: زن و حدیث‌نفس نویسی در ایران». ایران‌نامه. شماره ۵۶ (پاییز). صص ۶۱۱-۶۲۸.
- Bertrand. Denis. (2000). Précis de Sémiotique Littérature. Paris: Nathan.

- Fontanille. J. (1998). Sémiotique de Discourse. Limoges: PULIM.
- _____ (1999). Sémiotique et littérateur. Paris: PUF.
- _____ (2008). Pratiques Sémiotiques. Paris: PUF.
- Griemas. A. J. (1983). Du Sens II. Paris: Seuil.